

گذار توسعه‌ای در آسیای شرقی

سید احمد موثقی^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۵ - تاریخ تصویب: ۹۵/۱۲/۲)

چکیده

توسعه فراتر از رشد اقتصادی مستلزم تغییرات رادیکال در نظام اجتماعی و جابه‌جایی‌های طبقاتی و صنعتی شدن از طریق نقش و کارکرد دولتی توسعه‌خواه است. برخلاف بقیه کشورهای جهان سوم، کشورهای آسیای شرقی توانسته‌اند یک گذار توسعه‌ای و انقلاب از بالا را با هدایت دولت و در چارچوب نوعی سرمایه‌داری تجربه کرده و طی آن مسائل مربوط به فقر و بیکاری و شکاف‌های طبقاتی را حل کنند که این مقاله به آن می‌پردازد.

واژگان کلیدی

آسیای شرقی، توسعه، دولت توسعه‌خواه، صنعتی شدن، گذار توسعه‌ای.

مقدمه و طرح مسئله

در ادبیات نوسازی، گذار از جامعه سنتی، کشاورزی و روستایی به جامعه مدرن، صنعتی و شهری، یا گذار از سنت به مدرنیته، نوسازی خوانده می‌شود (لرنر، ۱۹۵۸؛ آپتر، ۱۹۸۷؛ سو، ۱۹۹۰). معادل‌های سیاسی و اقتصادی نوسازی به ترتیب توسعه سیاسی و رشد اقتصادی خوانده شدند. اما در دوران جنگ سرد، این ایدئولوژی لیبرال در برابر کمونیسم با هدف ضمنی جلوگیری از هر گونه تغییرات اجتماعی رادیکال در کشورهای جهان سوم، به این کشورها صادر شد (گنذیر، ۱۹۸۵؛ لاتام، ۲۰۰۰؛ پاکنهام، ۱۹۷۳). سه بُعد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تغییرات اجتماعی براساس یک روش‌شناسی علمی اثبات‌گرایانه از یکدیگر جدا شدند. با وجود این، در عمل، کاربرد این ایده‌ها در بسیاری از کشورهای جهان سوم، به‌ویژه آفریقا و خاورمیانه، رضایت‌بخش نبود. این کشورها دیگر سنتی نیستند، ولی مدرن هم نشده‌اند و حتی بسیاری از آنها را نمی‌توان در حال توسعه خواند. بسیاری از آنها پس از استقلال با یک ایدئولوژی سوسیالیستی ترکیب شده با نوعی ناسیونالیسم و پوپولیسم، به‌رغم تأکید بر انقلاب و تغییرات اجتماعی رادیکال، راه‌حل‌ها و سیاست‌هایی به‌غایت ایدئولوژیک را دنبال کردند. مکاتب وابستگی و نظام جهانی "قطع رابطه" با دنیای سرمایه‌داری را پیشنهاد کردند (امین، ۱۹۹۰) که در نتیجه عمل به این پیشنهاد، آنها وابسته‌تر و توسعه‌نیافته‌تر شدند.

اما کشورهای آسیای شرقی و برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی، به‌رغم واقع شدن در موقعیت جغرافیای سیاسی به‌غایت دشوار ناشی از آشتی‌ناپذیری و منازعه دو بلوک غرب و کمونیسم در دوران جنگ سرد، این تهدید را به فرصت تبدیل کردند و تجربه متفاوتی را با گونه‌های متفاوتی از دولت‌ها، ایدئولوژی‌ها، سیاست‌ها و عملکردها داشتند و در حال توسعه و حتی توسعه‌یافته شدند. بنابراین این مقاله می‌کوشد از منظری نهادی و با توجه به نقش و کارکرد دولت، تجربه آسیای شرقی در امر توسعه و در گذار به توسعه را بررسی کند. تحقق توسعه مستلزم تغییرات اساسی در نظام اجتماعی است، به‌نحوی که گروه‌ها و طبقات اجتماعی غیرمولد، دلال و رانت‌خوار به زیر کشیده شوند و گروه‌ها و طبقات اجتماعی مولد و کارآفرین و زحمت‌کش روی کار آیند و بستر و ساختارها را برای رقابت سازنده و تولید ثروت و افزایش درآمد و رفاه همگانی فراهم کنند. این تغییرات در جهت توسعه در آسیای شرقی به کمک دولت صورت گرفت، اما ماهیت دولت و سیاست‌های آن در این منطقه متفاوت از نوع دولت‌ها و سیاست‌های حاکم بر بسیاری از کشورهای جهان سوم است که اغلب غیرتوسعه‌ای هستند. گذار توسعه‌ای در آسیای شرقی به کمک دولت‌های توسعه‌خواه و در چارچوب سیاست‌هایی نه لیبرال و نه سوسیالیستی، بلکه ناسیونالیستی و مرکانتیلیستی صورت گرفت. به

این ترتیب لازم است نخست گذار توسعه‌ای و دولت توسعه‌خواه و سیاست‌های آن را بررسی کرده و سپس به تفصیل به تجربه آسیای شرقی در این زمینه بپردازیم و نتیجه‌گیری کنیم.

توسعه و گذار توسعه‌ای

به‌رغم جهت‌گیری قوی ایدئولوژیک در ادبیات نوسازی، تأکید آن بر مدرنیته و عقلانیت، بوروکراسی و ظرفیت اداری، دولت‌سازی و ملت‌سازی، حکومت قانون، حقوق مالکیت، اقتصاد بازار، تحرک اجتماعی، طبقه متوسط، و صنعتی شدن، به‌ویژه از طریق یک فرایند درونی از تغییرات اجتماعی، به غایت مهم هستند (رک: موثقی، ۱۳۹۱). با وجود این، به‌جز در استدلال‌های نویسندگانی همچون بارینگتون مور (۱۹۶۶) و ارگانسکی (۱۹۶۷)، آنچه در جریان اصلی ادبیات نوسازی مفقود است، بینش عمیق تاریخی، ساختاری و یکپارچه در زمینه تغییرات اجتماعی است. نظریه‌های فرهنگی و کارکردگرای ساختاری به زمینه‌های تاریخی و ساختاری که طی آن لیبرال‌دموکراسی و سرمایه‌داری هر دو ظهور کردند، توجه نمی‌کنند (کاماک، ۱۹۹۷).

مراحل تاریخی و شرایط اولیه و آغازین کشورهای جهان سوم به غایت متفاوت از مراحل و شرایط کنونی کشورهای توسعه‌یافته‌اند. مسائل و راه‌حل‌های کشورهای این‌ها که گذار را طی نکرده‌اند، بسیار متفاوت از مسائل و راه‌حل‌های کشورهای است که گذار را طی کرده‌اند. هر مرحله، حتی در یک کشور، مستلزم سیاست‌ها و عملکردهای خاص خودش است، همان‌طور که در کشورهای اروپایی و غربی این‌گونه بود. از نظر مارکس و روستو (۱۹۶۰) هر دو، صورت‌بندی‌های مختلف مانند فئودالیسم و سرمایه‌داری، یا جوامع پیشامدرن قبل از مرحله‌خیز و جوامع مدرن بعد از خیز، ایده‌ها، نهادها، و سیاست‌هایی متفاوت از یکدیگر دارند. ما نمی‌توانیم نوسازی را برای همه آنها تجویز کنیم. حتی بعدها هنگامی که نظریه‌پردازان مکتب نوین نوسازی (آپتر، ۱۹۸۷؛ هانتینگتون، ۱۹۶۸؛ سو، ۱۹۹۰) دریافته‌اند که بسیاری از کشورها در حال گذار هستند، نه سنتی یا مدرن، معمولاً به ربط و مناسبت مراحل تاریخی و شرایط آغازین و به‌ویژه به صورت‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی توجه نکردند.

اما نوسازی فرایندی از دگرگونی و تغییرات اجتماعی رادیکال، ساختاری و یکپارچه است که از طریق آن کل نظام اجتماعی از یک صورت‌بندی بر مبنای ایده‌ها، نهادها و سیاست‌های غیرعقلانی، غیربازاری، کشاورزی و قبیله‌ای به صورت‌بندی دیگری بر مبنای ایده‌ها، نهادها و سیاست‌های عقلانی بوروکراتیک، صنعتی و ملی انتقال می‌یابد. این فرایند انقلابی است، همان‌طور که کشورهای اروپایی و آمریکایی، از نظر دگرگونی‌های فرهنگی، اجتماعی، صنعتی و سیاسی، تجربه کردند که پولانی (۲۰۰۱) آن را «دگرگونی بزرگ» نامید. با وجود این، این امر

به معنای آن نیست که برای نوسازی کشور، لزوماً باید انقلاب برحسب تعریف محدود جامعه‌شناسی سیاسی صورت گیرد (اروم، ۱۹۸۹، فصل ۱۲)، به‌ویژه آنکه انقلاب از پایین در جهان سوم به دلایل مختلف معمولاً موفق نبوده و نیمه‌کاره و ناتمام رها شده است. در عین حال، نوسازی و توسعه بدون انقلاب تمام‌عیار از بالا هم به نتیجه نمی‌رسد و مستلزم تغییرات رادیکال، تدریجی و سیستمی هر دو، به‌وسیله دولت است. گذار توسعه‌ای تنها به رهبری دولتی توسعه‌خواه صورت می‌گیرد.

توسعه تنها رشد اقتصادی به معنای اقتصادی و فنی محض افزایش GNP یا درآمد سرانه نیست. توسعه محصول ترتیبات اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و نهادی است که منابع را به‌نحو کارآمدی تخصیص می‌دهند و پیوسته ثروت تولید کرده و آن را به‌نحوی موزون بین مردم توزیع می‌کنند. همان‌طور که تودارو (۱۹۹۰: ۲۳) ذکر می‌کند، توسعه اقتصادی - اجتماعی بدون تغییرات ملایم با آن در «نهادها»ی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یک ملت امکان‌پذیر نیست؛ و اقتصاد توسعه باید دغدغه «فرمول‌بندی سیاست‌گذاری‌های عمومی مناسب با هدف ایجاد دگرگونی‌های عمده اقتصادی، نهادی، و اجتماعی تمامی جامعه در کوتاه‌ترین زمان ممکن» را داشته باشد. علاوه بر افزایش درآمد و تولید، توسعه به‌طور نوعی دربرگیرنده «تغییرات رادیکال در ساختارهای نهادی، اجتماعی، و اداری و نیز در ایستارهای مردم و در بسیاری موارد، حتی در آداب و رسوم و باورهای آنان است» (تودارو، ۱۹۹۰: ۶۲). گیلپین (۲۰۰۱: ۳۳۲) هم یادآور می‌شود که توسعه اقتصادی فراتر از جنبه‌های اقتصادی و فنی «یک فرایند اجتماعی است که نمی‌تواند تکمیل شود، مگر آنکه دولت نهادهای اقتصادی را ایجاد کند، رفتار اجتماعی را پرورش دهد، و سیاست‌های مساعد برای توسعه اقتصادی را دنبال کند».

موتور اصلی رشد و توسعه، صنعتی شدن است و نوسازی بدون صنعتی شدن به توسعه و ایجاد جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته نمی‌انجامد. همان‌طور که کیچینگ (۱۹۸۹: ۶) اشاره دارد، «اگر می‌خواهید توسعه یابید، باید صنعتی شوید». در دوران مدرن، «نوآوری تکنولوژیک و به‌روز کردن مداوم ساختارهای صنعتی - و نیز تغییرات نهادی مربوطه - نیروهای محرک رشد اقتصادی درازمدت هستند» (جاستین بی‌فولین، ۲۰۰۹: ۷). راهبرد صنعتی شدن با جایگزینی واردات (ISI) به کمک دولت می‌تواند زمینه‌ساز تغییر جهت و انتقال به راهبرد توسعه صادرات و رقابتی شدن اقتصاد کشورها، به‌ویژه در عصر جهانی شدن، باشد.

توسعه به‌صورت فرمول‌وار مساوی است با رشد اقتصادی به‌علاوه تغییرات اساسی و ساختاری. در جریان رشد اقتصادی مازادها و منافع حاصله به‌دلیل وجود ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی غلط و ناعادلانه به جیب گروه‌های خاصی می‌رود که نقشی در تولید آن مازادها و منافع نداشته‌اند و در نتیجه فقر و شکاف طبقاتی در جامعه ایجاد می‌شود.

برای آنکه مزادها و منافع، یا به عبارت دیگر ثروت تولیدشده، به افراد و گروه‌های اصلی جامعه که در تولید آن نقش و سهم داشته‌اند، به تناسب سهمشان، برسد، باید تغییرات اساسی و ساختاری در نظام اجتماعی ایجاد شود تا تولید و توزیع عادلانه همپای هم پیش روند و رشد اقتصادی با عدالت اجتماعی همراه باشد (ر.ک: موثقی، ۱۳۹۲، فصل دوم). در واقع، توسعه به معنای رشد اقتصادی به همراه عدالت اجتماعی است، که با حل و رفع مسائل بنیادین جامعه یعنی فقر و بیکاری و شکاف‌های عظیم طبقاتی، به تعادل و توازن و ثبات و قانونمندی در یک جامعه کمک می‌کند و حتی عقل و اعتدال و ثبات و امنیت و دموکراسی و جامعه مدنی در این گذار تقویت می‌شود. تقویت و گسترش طبقه متوسط کارآفرین در جریان گذار توسعه‌ای به تقویت ثبات سیاسی و تثبیت دموکراسی کمک شایانی می‌کند.

اما همان‌طور که مؤلف کتاب *صلح، امنیت و توسعه* (۱۳۹۰: ۶۸) می‌نویسد:

گذار توسعه‌ای به رهبران، نخبگان و مدیرانی نیاز دارد که به‌طور عقلانی، علمی، ملی و مدرن به امور بنگرند و فسادناپذیر باشند. نخبگان و دولت توسعه‌خواه در تعیین اهداف و راهبردها و اولویت‌ها و در برنامه‌ریزی و اجرا، جهت‌گیری توسعه‌ای دارند و منابع و امکانات و ظرفیت‌های بالقوه جامعه و کشور را در راستای توسعه بسیج می‌کنند. دولت از اقتدار و مشروعیت خود برای رفع موانع توسعه و برخورد با همه افراد و جریاناتی که مزاحم تولید و توسعه هستند، استفاده می‌کند و با تغییر ساختارها، سعی در ایجاد جامعه‌ای قوی، غنی، سالم، بانشاط، پویا و پیشرو دارد.

برای گذار توسعه‌ای در سه حوزه نظری، سیاسی و اجرایی، جهت‌گیری‌ها باید توسعه‌ای باشند. توسعه نخست امری ذهنی است و ذهنیت رهبران و نخبگان و نوع نگاه و نگرش آنها باید توسعه‌ای باشد تا اهداف و منافع ملی از منظر توسعه‌ای تعیین و اولویت‌بندی شوند. در حوزه سیاسی و سیاستگذاری و اجرا هم باید آنها با عقلانیت و تقسیم کار تخصصی و شایسته‌سالاری و حکومت قانون و با برقراری ائتلاف و اجماع و تمرکز و اقتدار و ترتیبات نهادی مناسب، وضع نامطلوب موجود را تغییر دهند و در ابعاد مختلف نظم و نظامی جدید با محوریت کار و تولید و انباشت و سرمایه‌گذاری ایجاد کنند.

نقش و کارکرد دولت توسعه‌خواه

در جریان اصلی تفکر توسعه‌ای، دوگانگی عمده بین سیاست‌های لیبرال و سوسیالیستی است، ولی مدل یا راهبرد سومی با تاریخی طولانی به نام ناسیونالیسم اقتصادی یا مرکانتیلیسم بر مبنای مداخله موقت دولت در اقتصاد از طریق فراهم کردن کالاهای عمومی و ترتیبات نهادی و حمایت از صنایع نوپا و بخش خصوصی به منظور رقابتی ساختن آنها به‌طور جهانی، وجود

دارد. دولت در فرایند گذار تغییرات ساختاری و صنعتی شدن را به تدریج هدایت کرده و شرایط ضروری برای کارکرد خوب بازار را فراهم می‌کند. البته این رویکرد سوم در چارچوب سرمایه‌داری دنبال می‌شود و دخالت موقت دولت در جهت تقویت بورژوازی ملی و بخش خصوصی و کارآفرین و صنعتی شدن در داخل کشور و در چارچوب اقتصاد سیاسی ملی است. از نظر تاریخی، «گذار از سازماندهی غیربازاری به سازماندهی بازاری با مدیریت دولت صورت گرفته است» (بارنت، ۱۹۸۹: ۱۳۰). در این فرایند، ترتیبات نهادی به‌منظور کاهش یا جلوگیری از «ریسک اقدام حکومتی خودسرانه یا هوسبازانه» و تحقق بخشیدن «محیط سیاستی باثبات که در آن حکومت‌ها بتوانند تعهدات سیاستی معتبر در آینده را عملی سازند»، اهمیت دارند (مکینتایر، ۲۰۰۳).

در بستر تاریخی اروپایی هم برخلاف آنچه نظریه‌های نوکلاسیک و لیبرال مطرح می‌کنند، دولت نقش و کارکردهای مهمی در بسیج منابع، ایجاد زیرساخت‌ها، از بین بردن نهادهای اقتصادی و اجتماعی پیشاکاپیتالیستی، و کنار زدن گروه‌های اجتماعی غیرمولد از مواضع کلیدی، داشت. دولت حکومت قانون، شرایط سیاسی برای امنیت و ثبات، و فضایی تشویق‌آمیز برای ابتکارات فردی، را فراهم و برقرار کرد. همچنین دولت رقابت، تشکیل و انباشت سرمایه خصوصی، و حقوق مالکیت و سرمایه‌گذاری را پرورش داد و یک فرهنگ ملی دنیوی، سیاست‌های مناسب برای رشد اقتصادی و یک دستگاه اداری عقلانی را هم به‌وجود آورد. به این ترتیب، سیاست و نهادها یا ترتیبات سیاسی، و به‌ویژه دولت، عناصر کلیدی در گذار یا خیز برداشتن جامعه از جامعه‌ای فئودالی و توسعه‌نیافته به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته بودند و گذار توسعه‌ای با هدایت دولتی توسعه‌خواه صورت گرفت.

الکساندر همیلتون در ایالات متحده آمریکا و فردریک لیست در آلمان («نظام ملی اقتصاد سیاسی») و چالمرز جانسون («MITI و معجزه ژاپنی») از نویسندگان و نظریه‌پردازان مشهور ایده دولت توسعه‌خواه بوده‌اند. جانسون (۱۹۸۲) دولت توسعه‌خواه کاپیتالیستی دارای «برنامه عقلانی» را که مالکیت خصوصی را با هدایت دولت پیوند می‌زند، تمیز داد و دلیل موفقیت آن را پیوندهای نزدیک میان حکومت، بانک‌های محلی، و صنعت دانست که «کانالیزه کردن سرمایه بانکی در صنایع مورد نظر را تسهیل کرد و به این ترتیب صنعتی شدن سریع را ارتقا داد» (گیلپین، ۲۰۰۱: ۳۱۹). به نظر لیندا ویس (۲۰۰۳: ۲۲۷)، اهداف تغییرپذیر، یک کارگزاری راهنما و رهبری‌کننده، و همکاری نهادینه‌شده حکومت-صاحبان کسب‌وکار، سه جزء ترکیبی اساسی یک دولت توسعه‌خواه هستند.

چالمرز جانسون (در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۶۰) در یکی از مقالات خود یادآور شد که «دولت توسعه‌خواه» به این معناست که هم سیاست صنعتی و هم بازار «در رابطه‌ای به‌طور متقابل

سودمند برای نیل به اهداف توسعه‌ای و ماندگاری بنگاه‌های اقتصادی» از یکدیگر استفاده می‌کنند. چانگ (۲۰۰۳: فصل ۱) از منظری نهادگرایانه، استدلال می‌کند که تغییرات ساختاری مؤثر و کارآمد نیازمند تغییرات هماهنگ‌شده در بسیاری از بخش‌های اقتصاد، و فرمول‌بندی مجموعه‌ای از گزینه‌هاست که در آن دولت، به‌عنوان کارگزار محوری و یک کارآفرین، می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. تغییرات ساختاری دربرگیرنده «تخریب خلاق» نهادها و شیوه‌های تولیدی معمول موجود است (چانگ، ۲۰۰۳: ۶۳). توسعه فرایندی عمیقاً سیاسی دربرگیرنده روش‌های جدیدی است که طی آن همه نوع منابع - داخلی و خارجی هر دو - بسیج، هدایت و تدارک دیده می‌شوند تا رشد و رفاه را ارتقا دهند. این امر مستلزم وجود یک «دستگاه هوشمند هماهنگ‌کننده» یا «طرفیت هماهنگ‌کننده» مرکزی، یعنی دولت، یا به‌عبارت بهتر، دولتی است که ساختار و ظرفیت انجام این کار را داشته باشد (لفت و ویچ، ۲۰۰۰: ۷). دولت‌های توسعه‌خواه، دولت‌هایی هستند که «سیاست آنان قدرت، استقلال، ظرفیت، و مشروعیت کافی را در مرکز برای شکل دادن، تعقیب و تشویق دستیابی به اهداف روشن توسعه‌ای، متمرکز کرده‌اند» (لفت و ویچ، ۲۰۰۰: ۱۵۵). به نظر لفت و ویچ (۲۰۰۰: ۱۶۰)، چند ویژگی عمده مدل دولت توسعه‌خواه عبارت‌اند از: یک گروه از نخبگان توسعه‌خواه قاطع و مصمم؛ استقلال نسبی دولت توسعه‌خواه؛ بوروکراسی اقتصادی قوی، شایسته و مستقل؛ جامعه مدنی ضعیف و تابع؛ ظرفیت مدیریت کارآمد منافع اقتصادی خصوصی؛ و ترکیبی دشوار از سرکوب، حقوق بشر ضعیف (به‌ویژه در دولت‌های توسعه‌خواه غیردموکراتیک)، مشروعیت و حسن عملکرد. البته در عصر جهانی شدن، به‌ویژه با غلبه گفتمان نئولیبرالیسم و نهادهای برتون وودز (بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی) و کمپانی‌های فراملی، و نیز با انقلاب اطلاعات و ارتباطات، رویکردهای اقتدارگرایانه، ناسیونالیستی و غیردموکراتیک به‌نحو فزاینده‌ای ناممکن شده‌اند و حتی خود نقش و کارکرد دولت و امر توسعه به‌غایت تضعیف شده‌اند (رک: موثقی، ۱۳۹۴). کاستلز (۱۳۸۵) هم از بحران دولت‌سالاری صنعتی، بحران دولت ملی و بحران دولت توسعه‌خواه در عصر اطلاعات سخن می‌گوید. با این حال، نقش و کارکرد دولت‌ها در عصر جهانی شدن تغییر کرده، ولی همچنان تأثیرگذار است و در ادامه مدل دولت توسعه‌خواه، اکنون از دولت رقابتی می‌توان سخن گفت (موثقی، ۱۳۹۴: ۲۱۵-۲۰۸). دموکراسی و توسعه، صلح و توسعه، ثبات و امنیت و توسعه، رابطه مستقیم و دوسویه‌ای با هم دارند (موثقی، ۱۳۹۰) و باید با توجه به شرایط جدید جهانی پروژه‌هایی همچون «توسعه دموکراتیک»، «توسعه صلح‌محور»، و «اقتدارگرایی دموکراتیک» را به تناسب موقعیت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر کشور دنبال کرد. به قول لیندا ویس (۲۰۰۳: ۲۶۹-۲۶۸)، «دولت‌های توسعه‌خواه جدید»، نه

«دولت‌های پساتوسعه‌ای»، با نقش‌ها، تنظیمات و سیاست‌های جدید ظرفیت‌های لازم برای مدیریت تأثیر جهانی شدن را دارند.

دولت و توسعه در آسیای شرقی

همان‌طور که چانگ (۲۰۰۳: ۶۶-۶۳) اشاره دارد، دولت نقش‌های متفاوتی در گونه‌های مختلف سرمایه‌داری دارد، و دولت‌های سیاست صنعتی آسیای شرقی (ژاپن، کره و تایوان)، نقش کارآفرینانه برجسته‌ای، با مدیریت سیاستمداران و بوروکرات‌های دارای ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، ایفا کرده‌اند؛ ایدئولوژی‌هایی که دعوت به تغییرات ساختاری و صنعتی شدن سریع، تغییر جهت‌های ساختاری به سمت صنایع دارای فناوری و ارزش افزوده بالا، می‌کردند. لی (۱۹۹۳: ۱۳) هم یادآور می‌شود که دولت‌های کاپیتالیستی میانی در این کشورها، بین دولت‌های حداقلی غیرمداخله‌گر و دولت‌های حداکثری، و رای تصحیح شکست‌های بازار یا صرف تنظیم قواعد بازی مداخله کردند و همزمان اجازه کنترل کامل اقتصاد از طریق مراجع اقتدار سیاسی را هم ندادند. این دولت‌ها واکنش بازندگان تغییرات ساختاری را، به‌مثابه شیوه‌ای از مدیریت منازعات، سرکوب کردند، ضمن اینکه برخی از آنان (به‌ویژه کشاورزان و مغازه‌داران کوچک) را با منابع کانالیزه‌شده از بخش صنایع کارخانه‌ای کارآمد با پول راضی و تطمیع کردند (چانگ، ۲۰۰۳: ۶۶). حتی برخی منتقدان «دولت توسعه‌خواه قوی»، یک «تعامل متقارن یا هم‌کنشانه» بین دولت و بازار در کشورهای آسیای شرقی، و یک کارکرد توسعه‌ای مهم برای سیاستگذاران، یافتند (چودری و اسلام، ۱۹۹۵: ۵۶-۵۵).

شرایط آغازین و نیز زمینه بیرونی کشورهای آسیای شرقی عناصر مهمی بودند که از طریق آنها نقش و کارکردهای دولت‌ها برای توسعه اقتصادی مثبت و کارآمد شد. این کشورها دوره‌ای طولانی از درهم‌ریختگی اجتماعی با پیامد تغییرات مهم و رادیکال در ساختار اجتماعی داشتند که کشور را به‌طور کامل دگرگون کرد و گروه‌های صاحب منافع خاص بانفوذ را حذف کرد (گرابوسکی، ۱۹۹۴: ۴۱۵). به نظر کوهلی (در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۰۱-۱۰۰)، الیگارشی‌های دوره میجی در ژاپن به روش سعی و خطا اقتصاد سیاسی‌ای طراحی و تنظیم کرده بودند که برای وظیفه «رسیدن» به قدرت‌های غربی پیشرفته بسیار مناسب بود و عناصر اساسی آن عبارت بودند از: ایجاد یک دولت متمرکز کارآمد قادر به کنترل کردن و متحول کردن جامعه ژاپنی؛ مداخله ارادی و آگاهانه دولت با هدف، نخست، توسعه کشاورزی و دوم، رشد صنعتی سریع؛ و ایجاد نیروی کار منضبط، مطیع و آموزش‌دیده. استفاده ژاپنی‌ها از سازوکارهای بازاری برای مقاصد توسعه‌ای به‌طور موفقیت‌آمیزی در کشورهای دیگر، به‌ویژه در کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ‌کنگ، و این اواخر در چین، تقلید شده است (جانسون در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۴۰)، که

اغلب الگوی «غازهای پرنده» رشد آسیایی خوانده می‌شود (اوزاوا، ۲۰۰۹؛ ایچی مورا، ۱۹۹۸: ۲۵). این‌طور استدلال می‌شود که دلیل موفقیت دولت‌های آسیای شرقی این بوده است که حکومت‌های آنان کنترل بر طیفی از اموری که برای موفقیت اقتصادی حیاتی‌اند، به‌دست آورده‌اند: آنها می‌توانند سرمایه استخراج کنند؛ برنامه‌های اقتصادی ملی تدوین و اجرا کنند؛ دسترسی بخش خصوصی به منابع کمیاب را دستکاری کنند؛ تلاش‌های کسب‌وکارهای منفرد را هماهنگ کنند؛ پروژه‌های صنعتی خاصی را هدف قرار دهند؛ در برابر فشارهای سیاسی از جانب نیروهای مردمی مانند مصرف‌کنندگان و نیروی کار سازمان‌یافته مقاومت کنند؛ اقتصادهای داخلی‌شان را از نفوذ گسترده سرمایه خارجی مستقل نگه‌دارند؛ و خاص‌تر از همه موارد، از طریق یک پروژه پایدار همواره بهبود بهره‌وری، پیچیدگی تکنولوژیک، و افزایش سهم‌ها در بازار جهانی (پمپل در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۳۹).

شرایط محیطی پیرامون ظهور ژاپن به‌عنوان جامعه‌ای در حال صنعتی شدن در دهه‌های بین عصر اصلاحات میجی (۶۸-۱۸۶۷) و جنگ جهانی اول، ظهورش به‌مثابه قدرتی امپریالیستی از پایان قرن نوزدهم و ادغام و یکپارچه کردن تایوان (۱۸۹۵) و کره (۱۹۱۰) در قلمرو استعماری‌اش، پیوستگی جغرافیایی سیاسی در منطقه آسیای شرقی از ۱۹۴۵ تا اوایل دهه ۱۹۷۰ و تأثیر بسط و گسترش تجارت جهانی ملازم با «ترقی طولانی» در آمریکای شمالی و اروپای غربی از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، همگی در توسعه اقتصادی آسیای شرقی اهمیت داشتند (آپلبوم و هندرسون، ۱۹۹۲: ۵-۶). نظام‌های کشاورزی کره و تایوان هر دو، به‌منظور افزایش بهره‌وری کشاورزی و عرضه برنج و دیگر محصولات کشاورزی برای ژاپن، دگرگون شده بودند. مشروعیت طبقه حاکم سنتی به‌طور اساسی تضعیف شده بود، اگرچه با جلب همکاری آنها به‌جای نابودیشان، و سپس یک طبقه سرمایه‌دار جدید به‌وسیله دولت ایجاد شده بود (لی، ۱۹۹۳: ۱۷). شرکت‌های ژاپنی شروع به سرمایه‌گذاری در تسهیلات مربوط به صنایع کارخانه‌ای کردند، و میانگین نرخ رشد سالانه صنعت (شامل معدن و صنایع کارخانه‌ای) در کره در طول سال‌های ۴۰-۱۹۱۰ حدود ۱۰ درصد بود، و تا ۱۹۴۰، حدود ۳۵ درصد از کل تولید کالا در بخش صنعتی صورت می‌گرفت (کوئلی در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۱۵). تا سال ۱۹۳۶، صنایع سنگین ۲۸ درصد از تولید صنعتی کل را تشکیل می‌داد، و بیش از نیم میلیون کره‌ای در صنعت اشتغال داشتند، رقمی که تا ۱۹۴۵ سه برابر شده بود (بروس کومینگ در لانگ و روچمر، ۲۰۰۵: ۲۱۸).

حکام استعماری ژاپنی به‌نحوی نظام‌مند یک «حوزه عمومی» غیرشخصی شده ایجاد کردند و «عناصر پدرسالار دولت پادشاهی کره را با یک حکومت به سبک کابینه و دارای ویژگی عقلانی تحت مدیریت بوروکرات‌های ژاپنی جابه‌جا کردند» و به این ترتیب عناصر سبک شایسته‌سالار ژاپنی حکومت بوروکراتیک را به کره منتقل کردند، اگرچه با سنگدلی و خشونت

بسیار نسبت به رعایایشان (کوهلی در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۰۲). میراث ژاپنی‌ها با آثار درازمدت عبارت بودند از: سبک توسعه، به‌ویژه اتحاد بخش‌های دولتی و خصوصی با سلطه دولت برای تولید و سود که تحت سلطه ژاپنی‌ها ظهور کرد؛ ظهور یک قشر مهم کارآفرین در میان کره‌ای‌ها؛ و اقتصادی رو به رشد که ساختار آن از پیش به‌شدت جهت‌گیری صادراتی داشت (کوهلی در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۱۶).

وجود تهدیدهای قوی خارجی، به‌ویژه برای کره جنوبی و تایوان، و سهمی بزرگ از کمک غربی در طول سال‌های جنگ سرد و اجرای اصلاحات ارضی که طبقه زمیندار را حذف کرد، بهبودها در بهره‌وری کشاورزی و درآمدها و بعد تقاضاهای فزاینده برای کالاهای ساخته‌شده صنعتی و پیوندها بین کشاورزی و صنعت، و سیاست صنعتی شدن با جایگزینی واردات (ISI) و حمایت از صنایع نوپا و سپس تغییر جهت سیاستی به سمت صنعتی شدن با جهت‌گیری صادراتی (EOI) همراه با رقابت رو به رشد، کارایی و بهره‌وری (اخذ و اقتباس فناوری‌های جدید) و محدود کردن یا از بین بردن سواری مجانی و رانت‌جویی و اعمال انضباط بر شرکت‌ها، همگی با نقش و کارکردهای دولت‌های سخت، مستقل، و توسعه‌خواه امکان‌پذیر شدند. این دولت‌ها خلق‌وخواها و ظرفیت‌های انضباطی و دگرگون‌ساز عظیمی، همراه با پیوند قوی با طبقات متوسط روستایی قدرتمند، داشتند (دیویس، ۲۰۰۴؛ ویس، ۱۹۹۹). پیروزی نیروهای کمونیستی در چین در ۱۹۴۹، با نزدیکی آن به آسیای شرقی، قرابت فرهنگی، و حضور اقلیت‌های قومی بزرگ چینی در منطقه، جنگ کره و بعد جنگ ویتنام، جدی بودن این تهدید را نشان می‌دادند و ضرورت استقرار بنیانی عادلانه برای توزیع ثمرات رشد و نوسازی، به‌ویژه در کره جنوبی و تایوان را فوریت بیشتری بخشیدند. به این دلیل هر دو این کشورها اصلاحات ارضی را اجرا کردند، که نتیجه آن کنار زدن خانواده‌های زمیندار و ظهور طبقه متوسط روستایی بزرگ بود، بدون آنکه قادر و خواهان سازماندهی فشارها بر حکومت و بلوکه کردن سیاست‌های توسعه آن باشند (کمپوس و روت، ۱۹۹۶: ۳۳-۳۱).

«چهار ببر» آسیای شرقی (کره، تایوان، سنگاپور و هنگ‌کنگ)، با فقدان منابع طبیعی و با داشتن بازار داخلی کوچک، پس از دوره‌ای کوتاه از ISI (به‌جز برای هنگ‌کنگ)، شروع به صادرات کالاهای ساخته‌شده صنعتی کردند که به نرخ‌های بالای رشد اقتصادی منجر شد. موفقیت یک راهبرد صادرات‌محور در اقتصادهای تازه‌صنعتی‌شده (NIEs) آسیایی، به نظر چن (در برودزگارد، ۱۹۸۹: ۱۲)، بر مبنای «نوع درستی از سیاست‌های اقتصادی، محیط فرهنگی و نهادهای سیاسی» بود. از زمان خیز آنها در نیمه دهه ۱۹۶۰ و در طول سال‌های ۸۵-۱۹۶۵، درآمد سرانه آنها در یک نرخ میانگین سالانه حدود ۷ درصد رشد کرد، و نرخ و نسبت‌های

پس‌اندازهای آنان از کمتر از ۱۰ درصد به بیش از ۳۰ درصد افزایش یافت (چودری و اسلام، ۱۹۹۵: ۷). حکومت نقشی مهم در تغییرات ساختاری و رشد سریع در صنایع کارخانه‌ای ایفا کرد. ژنرال پارک (۱۹۶۱-۷۸) در کره جنوبی هیأت برنامه‌ریزی اقتصادی (EPB) را برای متمرکز کردن کنترل بر امور اقتصادی مهم برپا کرد، ضمن اینکه بخش خصوصی را شکل داد و به آن اجازه تعیین بهترین شیوه‌های نیل به اهداف صادراتی و سازماندهی تولید و شناسایی ریسک‌ها و ریسک‌پذیری را داد. حکومت او از قدرت دولت برای هدایت مجدد انرژی‌های بخش خصوصی و قادر به رقابت ساختن آن در بازارهای بین‌المللی به‌صورتی برابر با شرکت‌های ملل توسعه‌یافته‌تر، استفاده کرد (کمپوس و روت، ۱۹۹۶: ۳۵). سیاست صنعتی تایوان دربرگیرنده حمایت در برابر واردات، اعتبار هدایت‌شده، گزینشی عمل کردن در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI)، حمایت از مهارت‌های بومی، توسعه فناوری و افزایش شدید صادرات، بود (لال، ۱۹۹۶: ۲۰). تایوان ISI را در دهه ۱۹۵۰ با یک پایه قوی سرمایه انسانی و تعداد زیادی از بنگاه‌های اقتصادی کوچک و متوسط (SMEs) آغاز کرده بود، و مثل کره، در دهه ۱۹۶۰ به جهت‌گیری صادراتی تغییر مسیر داد، اما سیاست حمایتی و هدف قرار دادن ارتقا و هدایت رشد صنعتی را، در پیوند با مداخله‌ها در انتقال فناوری برای حمایت از توسعه فناوری به‌وسیله بنگاه‌های اقتصادی محلی، حفظ کرد (لال، ۱۹۹۶: ۷۱).

همراه با اصلاحات ارضی و تکثیر و ازدیاد SMEs (که بخش صنعتی را سیاست‌زدایی کرد)، پارک‌های صنعتی برای کاهش هزینه‌های بالای کارآفرینان در ایجاد شرکت‌های نوپا و برای گسترش اشتغال صنعتی تأسیس شدند؛ حکومت همچنین حمایت مالی، فنی و بازاریابی را تدارک دید، و انرژی‌های کارآفرینی را از فعالیت‌های بیهوده مانند پارتی‌بازی به سمت تولید صنعتی منحرف کرد (کمپوس و روت، ۱۹۹۶: ۳۳). حکومت درصد حداکثرسازی منافع حاصل از FDI برای شرکت‌های محلی با ارتقای تأمین منابع محلی و قراردادهای فرعی بستن برآمد-که راهبردی به‌طور استثنایی موفق برای تقویت و افزایش پیوندهای تکنولوژیک و مهارتی با شرکت‌های خارجی بود، و نقش مستقیمی هم در توسعه فناوری‌های پیشرفته ایفا کرد. با وجود این، شرکت‌های خارجی بخش به‌نسبت کوچکی از موفقیت صنعتی و صادراتی تایوان را تشکیل می‌دادند، و بنگاه‌های اقتصادی محلی، به رهبری SMEs، حرکت صادراتی را هدایت می‌کردند (لال، ۱۹۹۶: ۷۴-۷۳؛ پالات، ۲۰۰۴، فصل‌های ۳ و ۴).

تا اوایل دهه ۱۹۹۰، تایوان با جمعیتی کمتر از ۲۱ میلیون نفر، سیزدهمین ملت تجارت‌کننده بزرگ دنیا شده و ذخایر ارز خارجی بالغ بر ۸۰ میلیارد دلار را کسب کرده، و صادراتش از ۴۵۰ میلیون دلار در ۱۹۶۵ به ۵/۳ میلیارد دلار در ۱۹۷۵، ۵۵/۵ میلیارد دلار در ۱۹۸۷ و ۸۵/۱ میلیارد دلار در ۱۹۹۳، افزایش یافته بود، و کالاهای ساخته‌شده صنعتی آن به‌عنوان سهم و

درصدی از صادرات کل از ۸/۱ درصد در ۱۹۵۲ به ۵۰/۵ درصد در ۱۹۶۲، ۸۳/۳ درصد در ۱۹۷۲ و ۹۶/۲ درصد در ۱۹۹۰ افزایش یافت، و از صنایع کارخانه‌ای کاربر به صنایع کارخانه‌ای سرمایه‌بر و فناوری بر تغییر جهت داد (کامپلری، ۲۰۰۰: ۸۴).

در سال ۱۹۵۰، درآمد سرانه کره جنوبی ۱۴۶ دلار و تایوان ۲۲۴ دلار بود؛ اما برای چهار دهه بعدی GNP تایوان با میانگین ۸/۷ درصد در سال رشد کرد، و صادراتش ۲۰ درصد در سال افزایش و گسترش یافت و سهم صنعت در تولید از ۲۵ درصد به ۴۵ درصد افزایش یافت؛ رشد کره آهسته‌تر شروع شد، ولی از ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۱ تا ۸/۴ درصد در سال افزایش یافت؛ نرخ‌های رشد هر دو کشور در ۱۹۹۷ بیش از ۶ درصد بود (پمپل در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۴۸). بخش صنعتی کره جنوبی به‌عنوان سهم و درصدی از تولید کل از ۴۰/۳ درصد در ۱۹۷۰ به ۵۰/۴ درصد در ۱۹۷۵، و صادراتش از ۹۱/۶ درصد صادرات کل در ۱۹۸۴ به ۹۳/۸ درصد در ۱۹۹۰ افزایش یافت؛ و ارزش صادرات کل از ۱۷ میلیارد دلار در ۱۹۸۰ به ۸۲/۲ میلیارد دلار در ۱۹۹۳ به‌شدت افزایش پیدا کرد (کامپلری، ۲۰۰۰: ۸۷-۸۶). صنایع کارخانه‌ای به‌عنوان سهم و درصدی از صادرات کل هنگ‌کنگ از ۷۸ درصد در ۱۹۸۴ به ۸۷ درصد در ۱۹۸۸ و به ۹۵ درصد در ۱۹۹۴ افزایش یافت، و ارزش آنها از ۱۷/۲ میلیارد دلار در ۱۹۸۴ به ۵۵ میلیارد دلار در ۱۹۸۸ و به ۱۴۳/۸ میلیارد دلار در ۱۹۹۴ افزایش پیدا کرد (کامپلری، ۲۰۰۰: ۸۸). میانگین نرخ‌های رشد سالانه GDP «چهار ببر» در طول سال‌های ۸۰-۱۹۶۵ بین ۸ تا ۱۰ درصد بود، ضمن اینکه در طول سال‌های ۹۲-۱۹۸۰ این میانگین در طیفی بین ۶/۷ درصد و ۹/۴ درصد بود (کامپلری، ۲۰۰۰: ۸۴).

از نظر توزیع درآمد، ضریب جینی تایوان در آن دو دهه از ۰/۴۴ به ۰/۳۲ سقوط کرد، و برای کره ضریب جینی هم در ۱۹۶۵ و هم در ۱۹۸۴، ۰/۳۵۷ بود، و کیفیت زندگی در همه «چهار ببر» بسیار نزدیک به سطح کیفیت زندگی کشورهای توسعه‌یافته بود (چودری و اسلام، ۱۹۹۵: ۲۶). در ۱۹۷۵، ۵۷/۷ درصد جمعیت در آسیای شمال شرقی فقیر بودند (بر مبنای یک خط فقر بین‌المللی یک دلار آمریکا در روز برای هر شخص به قیمت‌های سال ۱۹۸۵)، اما تا ۱۹۹۵، درصد جمعیت فقیر این منطقه به ۲۱/۲ درصد تقلیل یافته بود (چودری و اسلام، ۲۰۰۷: ۳). پیش از بحران ۱۹۹۷ پیش‌بینی شده بود که چهار «ببر آسیایی» به‌علاوه مالزی تا سال ۲۰۲۵ درآمد سرانه‌ای بین ۲۵,۰۰۰ تا ۳۰,۰۰۰ دلار آمریکا خواهند داشت (چودری و اسلام، ۲۰۰۷: ۳).

یک ویژگی عمده معجزه اقتصادی آسیای شرقی نرخ سریع تشکیل سرمایه انسانی است. این ویژگی به‌وسیله آیین کنفوسیوس و نظام ارزش‌های آن تفسیر و تبیین می‌شود که سخت‌کوشی، کار سخت، صرفه‌جویی، اکتساب این‌جهانی، انضباط، و آموزش را تشویق می‌کند (برگر و شیائو، ۱۹۹۳؛ توومینگ در برودرگارد، ۱۹۸۹: ۹۹-۸۱؛ لی، ۱۹۹۳: ۱۸-۱۷). به نظر لوسین پای

(۱۹۸۵)، عوامل فرهنگی تعیین‌کننده‌های بسیار مهم تحولات اجتماعی - سیاسی در آسیا هستند. اما، همان‌طور که چودری و اسلام (فصل ۹ و ۱۹۹۵: ۳۵-۳۲) توضیح می‌دهند، اگرچه عوامل فرهنگی نقش داشته و دارند، منبع اساسی موفقیت اقتصادی آسیای شرقی مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی خاص - بوروکراسی متمرکز و شایسته‌سالار، نظام‌های سیاسی «مستقل» آزاد از فشارهای صاحبان منافع بخشی، تعاملات نزدیک بین حکومت و صاحبان کسب‌وکارهاست که اجرای سیاست‌های اقتصادی منسجم را تسهیل کردند. با وجود این، به‌رغم زمینه‌های مشترک از جهت‌گیری صادراتی، سرمایه‌انسانی خوب و نفوذ و سرایت‌های قوی منطقه‌ای، همان‌طور که لال (۱۹۹۶: ۱۴) و پالات (فصل ۳: ۲۰۰۴) ذکر می‌کنند، هیچ «مدل آسیای شرقی» واحدی از صنعتی شدن وجود ندارد، و هر کشور اهداف صنعتی متفاوتی دارد و از مداخله‌های متفاوتی در الگوی متفاوتی از رشد صنعتی و صادراتی، تکیه بر FDI، قابلیت تکنولوژیک، ساختار بنگاه‌های اقتصادی، و سازمان صنعتی، استفاده کردند. سه کشور ژاپن، کره جنوبی و تایوان، تفاوت‌های مهمی با دیگر یکدیگر هم در ساختارها و هم در راهبردهای دولت‌های مربوطه‌شان دارند، با ابزارهای متفاوت به‌کارگرفته‌شده و نیز در پیوندها بین دولت و طبقه سرمایه‌دار (پمپل در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۴۹؛ سو و وینگ‌کایی چيو، در آپلباوم، ۲۰۰۴: ۸۱-۵۸). کره در توسعه صنایع سنگین و پیشرفته بسی بیشتر از تایوان پیش رفت، و در وهله نخست بر واردات کالاهای سرمایه‌ای، اخذ مجوزهای فناوری و دیگر موافقت‌نامه‌های انتقال فناوری برای کسب فناوری، استفاده از مهندسی معکوس، انطباق و سازگاری و توسعه تولید محصولات داخلی بر مبنای این واردات فناوری از راه دور و توسعه قابلیت‌های خاص خودش تکیه کرد، با بالاترین سطح هزینه‌های تحقق و توسعه (R&D) در دنیای در حال توسعه که ۳ درصد GDP در ۲۰۰۱ و حتی بیشتر از ۳ درصد و بالاتر از ژاپن در طول سال‌های بین ۲۰۰۷-۱۹۹۹، بود (لال، ۱۹۹۶: ۱۹؛ یول کوون در چودری و اسلام، ۲۰۰۷: ۵۷؛ پالات، ۲۰۰۴: ۱۳۵؛ اسکاپ، ۲۰۱۰: ۹۵).

هر سه کشور در ایجاد و کانالیزه کردن سرمایه به‌غایت خلاق بودند، ولی، بسیج سرمایه ریشه‌ها و اشکال نهادی متفاوتی در آنها داشت؛ در ژاپن، بیشتر بانک‌ها خصوصی و اغلب در پیوند با گروه‌های صنعتی‌اند، اما سنگ نمای نظام، بانک ژاپن، توسط وزارت مالیه حکومت کنترل می‌شود، ضمن اینکه نظام پساندازهای عمومی پستی یک جزء ترکیبی کلیدی کل نظام است؛ ورود به داخل سرمایه خارجی محدود بوده است (پمپل در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۵۰-۱۴۹). جهت‌گیری صادراتی که برای هر سه اقتصاد بسیار مهم و حیاتی بوده است، در کره تمرکز یافته، در تایوان تمرکززدایی شده، و در ژاپن الیگوپولیستی و به‌غایت رقابتی است (پمپل در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۵۱). با وجود این، همان‌طور که پمپل (در ووکومینگ، ۱۹۹۹: ۱۷۹) نتیجه‌گیری کرده، این سه کشور آسیایی «یک سرمایه‌داری با تضمین‌های سیاسی ملی اندکی برای کار

سازمان یافته، انگیزه و نیروی محرکه کمی نسبت به دولت رفاه اجتماعی، درجات بالایی از مرکاتیلیسم، نفوذ محدود سرمایه‌گذاری خارجی»، به‌طور استثنایی وابسته به دسترسی به بازار آمریکا (و برای کره و تایوان، همچنین به بازار ژاپن)، به‌وجود آورده‌اند. اما، به‌رغم وابستگی فزاینده به بازار جهانی، هم کره و هم تایوان به‌گونه‌ای مدیریت کردند که مستقل از سرمایه بین‌المللی باقی بمانند (لی، ۱۹۹۳: ۱۶).

یک ستون راهبرد تکنولوژیک کره ایجاد آگاهانه شرکت‌های عظیم خصوصی، چائوبول‌ها، با اعطای طیفی از یارانه‌ها و امتیازها، از جمله محدودیت ورود شرکت‌های چندملیتی (MNC)، در عوض پیشبرد راهبرد برپایی فعالیت‌های سرمایه‌بر و فناوری‌بر در پیوند با بازارهای صادراتی، بود (لال، ۱۹۹۶: ۱۹). صنعتی شدن با جهت‌گیری صادراتی (EOI) ترکیب جمعیت‌شناختی، تعادل سیاسی قدرت طبقاتی، و ساختار اقتصادی کلی ملت را تغییر داد، ولی پس از ترور پارک در ۱۹۷۹، چائوبول‌ها شروع به تأثیرگذاری بر سیاست حکومت به شیوه‌هایی کردند که او از آنها اجتناب می‌ورزید، یعنی «رشد کردن و سود بردن به سبکی بی‌نظیر با یک دستگاه حکومتی جدید و دوستانه‌تر در رأس قدرت» (دیویس، ۲۰۰۴: ۱۵۴ و ۱۳۹)، که یک علت عمده دردسر برای کره جنوبی در بحران مالی آسیایی ۱۹۹۷ بود.

هنگ‌کنگ، متفاوت از کره جنوبی، همواره یک بنگاه خصوصی، اقتصاد بازار آزاد، بوده است، حتی با آنکه حکومت گاهی مداخله می‌کند و برجسته‌تر از همه یک نرخ مبادله ارز ثابت را از ۱۹۸۴ در برابر دلار آمریکا حفظ کرده است. حکومت تایوان فعال‌تر یا مداخله‌جوتر بوده است، اما در کل خرسند بوده که اجازه دهد بازار هر جا که می‌تواند عمل کند. چین، به‌رغم اصلاحات اقتصادی‌اش از ۱۹۷۹، نسبت به سه کشور مذکور احتمالاً کمترین میزان بازاری شدن را تجربه کرده است (لائو در آوکی، کیم و اوکونو فوجی واره، ۱۹۹۷: ۴۷). در هنگ‌کنگ و تایوان هر دو، شیوه غالب مالکیت بنگاه‌های اقتصادی، خصوصی، و در واقع، در تملک خانوادگی است، و به تقریب همه بنگاه‌های اقتصادی بزرگ موفق در هر دو آنها تحت کنترل خانوادگی‌اند، ولی چین هیچ‌گونه خصوصی‌سازی مهمی نداشته و بخش غیردولتی آن با سهمی بیش از نصف GDP چین، در مقایسه با کمتر از ۱۰ درصد در ۱۹۷۹، پویاترین و موفق‌ترین بخش بوده است (لائو در ...، ۱۹۹۷: ۴۸).

با وجود این، معرفی و ارائه «سیاست درهای باز» به‌وسیله دنگ شیائو پینگ در ۱۹۷۸، چین را از اقتصاد دارای برنامه‌ریزی متمرکز با درآمدهای پایین به اقتصاد «بازار سوسیالیستی» جهانی با سطوح بالای رشد اقتصادی متحول کرد. گذار کشاورزی چین از یک نظام جمعی به یک نظام خانواری فردی اساساً خصوصی (با اجاره زمین)، به دستاوردهای بزرگی از نظر کارایی بین ۳۰ و ۴۰ درصد به‌ترتیب از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵ منجر شد، که نهاده‌ها از حوزه کشاورزی را

دائمی نگه‌داشت و بنیان‌های موفقیت بعدی آن را در بخش‌های (اغلب غیردولتی) دیگر، از جمله بنگاه‌های اقتصادی در دهکده‌ها و شهرهای کوچک (TVEs)، بنا نهاد (لائو در ...، ۱۹۹۷: ۴۹؛ لی، ۱۹۹۳، فصل‌های ۴ و ۶). به حکومت محلی و شرکت‌های دارای مدیریت محلی انگیزه‌های قوی برای ارتقای رشد از طریق پیوند و اتصال‌های بیرونی داده شد که به رشد صنعت روستایی انجامید، و تا سال ۱۹۹۱، TVEs بیش از ۲۶/۶ درصد از تولید صنعتی چین را بر عهده داشتند که در ۱۹۹۶ این سهم به ۴۴ درصد افزایش یافت، و حدود ۲۵ درصد از صادرات کل و شرکت‌های سهامی مشترک شد (ژو در ویس، ۲۰۰۳: ۱۴۷-۱۴۶). با وجود این، دولت هنوز ۵۶ درصد از دارایی‌های صنعتی کشور را در کنترل خود دارد و مسئول ۷۰ درصد GDP است (چودری و اسلام، ۲۰۰۷: ۱۱).

چین در طول سال‌های ۷۳-۱۹۵۰ یک میانگین نرخ رشد سالانه ۵/۸ درصد در GDP و در طول سال‌های ۸۴-۱۹۷۳ تا ۶/۸۵ درصد، داشت. سیاست‌های نوسازی از ۱۹۷۹ به افزایش GNP چین از ۳۹۲/۷۶ میلیارد یوان به ۹۸۷/۲۴ میلیارد یوان تا ۱۹۸۹ منجر شد؛ میانگین نرخ رشد سالانه GDP چین ۱۲/۹ درصد در طول سال‌های ۹۴-۱۹۹۰، ۱۰/۵ درصد در ۱۹۹۵، ۹/۶ درصد در ۱۹۹۶، ۸/۸ درصد در ۱۹۹۷، و ۷/۸ در ۱۹۹۸ بود (کامپلری، ۲۰۰۰: ۱۰۶). چین سابقه میانگین نرخ رشد سالانه ۹/۷ درصد را برای دوره ۲۰۰۰-۱۹۷۹، از خود به‌جا گذاشت، و با یک GDP ۱/۴ تریلیون دلاری در ۲۰۰۳، ششمین اقتصاد بزرگ جهانی شد (داس، ۲۰۰۵: ۴۵-۴۴). تجارت خارجی چین هم با افزایش صادرات ۱۷/۴ درصد سالانه در طول دوره ۲۰۰۰-۱۹۷۹، افزایش یافت، و ارزش صادرات کالاهای آن در طول سال‌های ۹۵-۱۹۷۸ از ۱۶/۱ میلیارد دلار به ۱۳۸/۴ میلیارد دلار افزایش یافت (داس، ۲۰۰۵: ۴۵؛ کامپلری، ۲۰۰۰: ۱۰۷). اقتصاد چین در طول سال‌های ۲۰۰۴-۱۹۸۰ با میانگین نرخ رشد سالانه حدود ۹/۵ درصد رشد کرد، با سریع‌ترین رشد در بخش خدمات که در ۱۷ درصد رشد GDP آن در ۲۰۰۴ سهم داشت (وانگ در چودری و اسلام، ۲۰۰۷: ۲۱۱). میانگین نرخ رشد سالانه چین در طول سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۵، ۱۱/۲ درصد بود، و در ۲۰۰۸ چین به دومین صادرکننده بزرگ جهان، پس از آلمان، ولی با عبور از ایالات متحده آمریکا، تبدیل شد (اسکاپ، ۲۰۱۰: ۹۹ و ۱۵۷).

یک عامل مهم تأثیرگذار ورود میزان زیادی از FDI به داخل، به‌ویژه با استقرار مناطق اقتصادی ویژه (SEZs) بود. در طول سال‌های ۹۵-۱۹۷۹ میزان ورود سرمایه خارجی بالغ بر ۱۳۳ میلیارد دلار می‌شد که چین را به دومین دریافت‌کننده بزرگ جریان FDI در مقیاس جهانی تبدیل کرد؛ و صادرات بنگاه‌های اقتصادی در تملک خارجی‌ها به‌عنوان سهم و درصدی از صادرات کل، از ۰/۳ درصد در ۱۹۸۴ به ۴۲/۳ درصد در ۱۹۹۵ و ۴۴/۱ درصد در ۱۹۹۸ (۸۰/۹۶ میلیارد دلار) رشد کرده بود (کامپلری، ۲۰۰۰: ۱۰۸-۱۰۷؛ لی، ۱۹۹۳، فصل ۷). در ۲۰۰۲، میزان

FDI در چین ۵۲/۷ میلیارد دلار، در مقایسه با ۲/۳ میلیارد دلار در هند، بود، و صادرات کل کالاهای آن در ۲۰۰۳، ۴۳۸/۴ میلیارد دلار، ولی برای هند ۴۹/۳ میلیارد دلار، بود (داس، ۲۰۰۵: ۴۴). مبلغ کل منابع مالی خارجی استفاده شده توسط چین در طول سال‌های ۲۰۰۴-۱۹۷۹، ۷۴۳/۶ میلیارد دلار بود، که ۱۴۷/۲ میلیارد دلار به‌عنوان وام‌های خارجی، ۵۶۰/۴ میلیارد دلار به‌عنوان FDI، و ۳۶/۱ میلیارد دلار انواع دیگر، بودند (وانگ در چودری و اسلام، ۲۰۰۷: ۲۱۵).

از نیمه دهه ۱۹۷۰، تجدید ساختار صنایع داخلی ژاپن به انتقال صنایع سنگین و پتروشیمی آن به تایوان و مهم‌تر از آن به کره جنوبی انجامید. به‌علاوه، پس از توافق‌نامه پلازا در سپتامبر ۱۹۸۵ و افزایش مجدد بهای ین، جریان FDI ژاپنی به آسیا، متمرکز در صنایع کارخانه‌ای، از ۲/۳ میلیارد دلار در ۱۹۸۶ به ۷/۱ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ افزایش یافت، و مازاد تجاری ژاپن با اقتصادهای تازه‌صنعتی شده (NIEs) از ۱۲/۶ میلیارد دلار در ۱۹۸۵ به ۵۳/۵ میلیارد دلار در ۱۹۹۳ افزایش یافت (پالات، ۲۰۰۴: ۱۳۵؛ کامیلی، ۲۰۰۰: ۹۱-۹۰ و ۷۰). با وجود این، چینی‌تبارها سهم و شراکت عمده‌ای در سرمایه‌گذاری در چین، هم به‌علت فرصت‌های اقتصادی و هم به‌سبب پایان جنگ سرد، داشته‌اند (سوریا دیناتا، ۱۹۹۷؛ یاو، ۲۰۰۲؛ هامیلتون، ۲۰۰۶). پیوندهای با وابستگی متقابل تجاری و اقتصادی بین چین، هنگ‌کنگ و تایوان متکی بر یک تقسیم کار به‌خوبی یکپارچه شده بود، که در آن هنگ‌کنگ برای چین سرمایه و نیز متخصصان مالی و بازاریابی تدارک دید؛ تایوان با استفاده از هنگ‌کنگ به‌عنوان یک واسطه، سرمایه و فناوری به چین عرضه کرد (کامیلی، ۲۰۰۰: ۱۰۹؛ لی، ۱۹۹۳، فصل ۱۰). بیشترین میزان سرمایه‌گذاری دولت‌های آسیای جنوب شرقی در چین به سنگاپور تعلق دارد، و حتی کمپانی‌های مشترک حکومتی بین سنگاپور و چین ایجاد شده‌اند (سوریا دیناتا، ۱۹۹۷: ۸-۷). به این ترتیب، تعامل منطقه‌ای چین و نیز پیوندهای آن با اقتصادهای صنعتی مهم، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا و ژاپن، در حال افزایش‌اند (شیرک و تومی، ۱۹۹۶).

نتیجه

به نظر چودری و اسلام (۱۹۹۵: ۲۵۱)، NIEهای آسیای شرقی در دستیابی به توسعه بر مبنای عوامل تولید، یعنی در استخراج مزیت‌های رقابتی ملی از عوامل اساسی تولید (نیروی کار منضبط، سخت‌کوش و آموزش‌دیده، و انباشت سرمایه سریع)، موفق بوده‌اند، و «به‌نحو سخت‌کوشانه‌ای آن عوامل را در تولید محصولات دارای طراحی خارجی به‌کار برده، و در بازارهای بین‌المللی به‌طور وسیعی از طریق ترتیبات تأمین منابع مالی با شرکت‌های ژاپنی و غربی به‌نحو کارآمدی رقابت کرده‌اند»؛ با وجود این، چالش کلیدی برای آنها توسعه بر مبنای نوآوری است، که مستلزم قابلیت تکنولوژیک درونی است، به‌گونه‌ای که شرکت‌ها بتوانند

نه تنها فناوری و محصولات را از دیگر کشورها وارد کنند و بهبود بخشند، بلکه آنها را ایجاد کنند. مهم‌تر اینکه، آنها به نشر و تراوش بیشتر راهبردهای منعطف صنعتی نیاز دارند، که برای آن «چارچوب نهادی داخلی باید به‌گونه‌ای انطباق و سازگاری یابد که توالی توسعه‌ای از مرحله مبتنی بر عوامل تولید به مرحله نوآوری محور تسهیل شود» (چودری و اسلام، ۱۹۹۵: ۲۵۲). این نویسندگان استدلال می‌کنند که در این مرحله وجود یک دولت قوی چارچوبی مناسب برای توسعه با محرکه نوآوری نیست، و تغییر جهت و انتقالی از «سیاست کلان» به «سیاست خرد»، از «تولید انبوه» به «تولید منعطف»، از یک شیوه سازمانی سلسله‌مراتبی به یک ساختار حکمرانی تمرکززدایی‌شده‌تر، ضروری است که مستلزم اتخاذ رهیافت‌های متفاوتی در زمینه اقتصاد سیاسی روابط صنعتی و بازسازی واقعی ایدئولوژی توسعه است (چودری و اسلام، ۱۹۹۵: ۲۵۵-۲۵۲).

اما همان‌طور که ویس (۲۰۰۳: ۲۴۶) یادآور می‌شود، در تایوان، ظرفیت دولت در هماهنگ کردن تغییرات ساختاری به وسیله آزادسازی اقتصادی افزایش یافته است، و در کره، حتی پیش از بحران آسیایی، انحلال یا پیاده‌سازی مهم دولت توسعه‌خواه رخ داده بود و «یک کارگزاری دولتی تازه ایجادشده، تجدید ساختار چائوبول‌ها را سرعت بخشیده و شرکت‌ها را آماده مقاومت و تاب آوردن در برابر ورود خارجی‌ها کرده است». در همه چهار «دولت توسعه‌خواه جدید» (کره، ژاپن، تایوان و سنگاپور)، باز شدن فزاینده با تقویت حکمرانی ملی قابل انطباق است، و سیاست صنعتی پیوسته در فرایند تغییر **انطباقی** ویژگی و تمرکز خود را تغییر و شیفت می‌دهد (ویس، ۲۰۰۳: ۲۶۸-۲۶۷). استدلال شده که دولت در چین در حال شبیه شدن به دولت‌های توسعه‌خواه آسیای شرقی، به‌ویژه به‌نحو فزاینده‌ای شبیه تایوان در مرحله اولیه توسعه‌اش است؛ با وجود این، سطح بالای فساد و سطح پایین انعطاف دولت و روابط بین مرکز و مناطق محلی و استان‌ها در چین، این کشور را از آن دولت‌ها متمایز می‌سازد (ژو در ویس، ۲۰۰۳، فصل ۷). در مجموع، دولت و سیاست‌ها و ترتیبات نهادی آن نقشی کلیدی در گذار توسعه‌ای در کشورهای آسیای شرقی داشته‌اند. حکومت‌ها و سیاستگذاران محیطی برای کارکرد خوب بنگاه‌های اقتصادی خصوصی و اقتصاد بازار در این روند فراهم کردند.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات، ج ۳، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، چ پنجم، تهران: طرح نو.
۲. موثقی، سید احمد (۱۳۹۲)، اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه‌نیافتگی، چ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. ----- (۱۳۹۴)، جهانی شدن، ناسیونالیسم و توسعه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. ----- (۱۳۹۰)، صلح، امنیت، و توسعه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۵. ----- (۱۳۹۱)، نوسازی و توسعه سیاسی، تهران: میزان.

ب) خارجی

6. Amin, Samir, *Delinking* (1990), Translated by Michael Wolfers, London & New Jersey: Zed Books Ltd.
7. Appelbaum, Richard P. and Henderson, Jeffrey (1992), *States and Development in the Asian Pacific Rim*, London: Sage Publications.
8. Apter, David E. (1987), *Rethinking Development*, New York & London: Sage Publications.
9. Barnett, Tony (1989), *Social and Economic Development*, New York & London: The Guilford Press.
10. Berger Peter L. and Hsiao, Hsin- Huang Michael (1993), *In Search of an East Asian Development Model*, New Brunswick & London: Transaction Publishers, 3rd Printing.
11. Camilleri, Joseph A. (2000), *States, Markets and Civil society in Asia Pacific*, UK & USA: Edward Elgar.
12. Cammack, Paul (1997), *Capitalism and Democracy in the Third World*, London & Washington: Leicester University Press.
13. Campos, Jose Edgardo and Root, Hilton L. (1996), *The Key to the Asian Miracle*, Washington, D. C.: The Brookings Institution.
14. Chang, Ha- Joon (2003), *Globalization, Economic Development, and the Role of the State*, London & New York: Zed Books Ltd.
15. Chen, Edward K. Y. (1989), "East and Southeast Asia in the World Economy: Issues, Problems and Prospects", in Brodsgaard K.E., *Copenhagen Papers in East and Southeast Asian Studies*, Copenhagen: Museum Tusulanum Press.
16. Chowdhury, Anis and Islam Iyanatul (1995), *The Newly Industrializing Economies of East Asia*, London & New York: Routledge.
17. Chowdhury, Anis and Islam Iyanatul (2007), *Handbook on the Northeast and Southeast Asian Economies*, Cheltenham & Northampton: Edward Elgar.
18. Cuming, Bruce (2005), "State Building in Korea: Continuity and Crisis", in Lange, M., and Rueschemeyer, D., *States and Development*, New York & England: Palgrave Macmillan.
19. Das, Dilipk. (2005), *Asian Economy and Finance*, Ontario: Springer.
20. Davis, Diane E. (2004), *Discipline and Development*, Cambridge: Cambridge University Press.
21. Gendzier, Irene (1985), *Managing Political Change*, Boulder: Westview Press.
22. Grabowski, Richard (1994), "The Successful Developmental State: Where Does It Come From", in *World Development*, Vol. 22, No.3.
23. Gilpin., Robert (2001), *Global Political Economy*, Princeton & Oxford: Princeton University Press.
24. Hamilton, Gary G. (2006), *Commerce and Capitalism in Chinese Societies*, London & New York: Rutledge.
25. Huntington, Samuel P. (1968), *Political Order in changing societies*, New Haven: Yale University Press.
26. Ichimura, Shinichi (1998), *Political Economy of Japanese and Asian Development*, Tokyo: Springer.
27. Johnson, Chalmers (1982), *MITI and the Japanese Miracle*, Stanford: Stanford University Press.
28. Johnson, Chalmers (1999), "The Developmental State: Odyssey of a concept", in Woo-Cumings, Meredith, *The Developmental State*, Ithaca & London: Cornell University Press.
29. Kitching, Gavin (1989), *Development and Underdevelopment in Historical Perspective*, London & New York: Routledge.
30. Kohli, Atul, (1999), "Where Do High- Growth Political Economies Come From? The Japanese Lineage of Korea's "Developmental State", in Woo- Cumings, *The Developmental State*.
31. Lall, Sanjaya (1996), *Learning from the Asian Tigers*, London & New York: Macmillan Press & St. Marthin's Press.

32. Latham Michael E. (2000), *Modernization as Ideology*, Chapel Hill & London: The University of North Carolina Press.
33. Lau in Aoki, Masahiko, Kim, Hyung- Ki and Okuno- Fujiwara, Masahiro (1997), *The Role of Government in East Asian Economic Development*, Oxford: Clarendon Press.
34. Lee, Keun (1993), *New East Asian Economic Development*, New York & London: An East Gate Book.
35. Leftwich, Adrian (2000), *States of Development, on the Primacy of Politics in Development*, Cambridge & Oxford: Polity.
36. Lerner, Daniel (1958), *The Passing of Traditional Society*, Illinois: The Free Press.
37. Lin, Justin Yifu (2009), *Economic Development and Transition*, Cambridge: Cambridge University Press.
38. MacIntyre, Andrew (2003), *The Power of Institutions*, Ithaca & London: Cornell University Press.
39. Moore, Barrington, IR. (1966), *Social Origins of Dictatorship and Democracy*, Boston: Beacon Press.
40. Organski, A.F.K. (1967), *Stages of Political Development*, New York: Alfred K. Knopf.
41. Orum, Anthony M. (1989), *Introduction to Political Sociology*, New Jersey: Prentice Hall.
42. Ozawa, Terutomo (2009), *The Rise of Asia*, Chaltenham & Northampton: Edward Elgar, T.
43. Packenham, Robert A. (1973), *Liberal America and the Third World*, Princeton & New Jersey: Princeton University Press.
44. Palat, Ravi Arvind (2004), *capitalist Restructuring and the Pacific Rim*, London & New York: Routledge Curzon.
45. Pempel, T. J., (1999), "The Developmental Regime in a Changing World Economy", in Woo- Cumings, *The Developmental State*.
46. Polanyi, Karl (2001), *The Great Transformation*, Boston: Beacon Press.
47. Pye, Lucian W. (1985), *Asian Power and Politics, the Cultural Dimensions of Authority*, Cambridge & London: Harvard University Press.
48. Rostow, W.W. (1960), *The Stages of Economic Growth: A Non- Communist Manifesto*, Cambridge: Cambridge University Press.
49. Shirk, Susan L. and Twomey, Christopher, P. (1996), *Power and Prosperity ,Economics and Security Linkages in Asia Pacific*, New Brunswick & London: Transaction Publishers.
50. So, Alvin Y. (1990), *Social Change and Development*, London & New Delhi: Sage Publications.
51. Suryadinata, Leo (1997), *Southeast Asian Chinese and China, The Politico- Economic Dimension*, Singapore: Times Academic Press.
52. Todaro, Michael P. (1990), *Economic Development in the Third Word*, New York & London: Longman, 4th Ed.
53. United Nations (ESCAP) *Statistical Yearbook for Asia and the Pacific 2009*, (2010) Thailand: United Nations Publication.
54. Weiss, Linda (1999), *The Myth of the Powerless State*, Ithaca & New York: Cornell University Press.
55. Weiss, Linda (2003), *States in the Global Economy: Bringing Domestic Institutions Back In*, Cambridge: Cambridge University Press.
56. Yao, Souchou (2002), *Confucian Capitalism*, London & New York: Routledge Curzon.
57. Zhu, Tianbiao, (2003), "Building Institutional Capacity for China's New Economic Opening", in Weiss, L., *States in the Global Economy*.